

رؤیای بی پایان

این شایعه رواج یافته است که در صفحه دیدگاهها به جای مطلب ابوالحسن بنی‌صدر مقاله دکتر حجازی را چاپ کرده‌ایم و از این کار غرض خاصی داشته‌ایم. برای رسوایی این شایعه پراکنان حرفه‌ای اعلام می‌داریم که تاکنون افتخار دریافت هیچ نوشته‌ای را از ابوالحسن بنی‌صدر نداشته‌ایم و گمان می‌کنیم خود ایشان بهتر از هرکسی می‌توانند بی‌پایگی این شایعات را اثبات کنند. خوانندگان بدگمان در این زمینه بهتر است با ایشان تماس بگیرند و تن به سمپاشی آشوبگران ندهند.

در این زمینه نه مطلبی رسید و نه توضیحی. ظاهراً بنی‌صدر میل نداشت با نوشتن مطلب برای **آیندگان** نشریه‌ای «غیر-توحیدی» را به رسمیت بشناسد گرچه می‌دانست این روزنامه را خوانندگانی از انواع گرایشهای سیاسی می‌بینند که او مستقیماً به آنها دسترسی ندارد. در لقبی تحقیرآمیز (با الهام از «جاهلیت غرب» اخوان مسلمین مصر) امثال نویسندگان و خوانندگان **آیندگان** را «روشنفکران عصر جاهلیت» می‌نامید. در واقعیت امر، چنان بارانی از مقاله و نامه و رساله و شکوائیه و انواع نوشته بر سر روزنامه می‌بارید که تحریریه کوچکش مجال کشف استعداد نداشت.

سالها بعد در مصاحبه‌ای پیرامون وقایع سال ۴۰ گفت «آقایانی ... پیشنهاد کردند بنی‌صدر به‌عنوان دیکتاتور تظاهرات [دانشجویان دانشگاه تهران] معین شود. [اصغر] پارسا گفت چطور همین که پای خطر پیش آمد بنی‌صدر را می‌اندازید جلو؟ می‌خواهید او را به کشتن بدهید؟ گفتم به‌هرحال می‌پذیرم.»^۱

در سالهای پیش از ۵۷ مخالفان رژیم شاه در اروپا تلقی مثبتی از او داشتند. بعضی شبیه‌ها در یکی از سالنهای کوی دانشگاه پاریس سخنرانی می‌کرد. اداره جلسات معمولاً با احمد سلامتیان بود که در همان شهر کتابفروشی داشت و به همه احترام می‌گذاشت بی‌آنکه به نماینده جریانی مجال دهد هياهو راه بیندازد و جلسه را قبضه کند. مشهور بود تنها جلسه‌ای در دیاست که هوادار نهضت آزادی و جبهه ملی و حزب توده و

میانه پائیز ۵۷ مهدی بازرگان گوشی دستش می‌آمد و در چشم‌انداز ایران پس از شاه آرزوهای خودش و اسلامگرایان میانه‌رو و ملی‌گرایان را نقش بر آب می‌دید. ابوالحسن بنی‌صدر تازه آماده ورود به میدان می‌شد.

نخستین اشاره به نام بنی‌صدر در **آیندگان** ۳۰ دی در نامه علی موسوی گرمارودی دیده شد. نخستین مطلب درباره او در شماره دوم بهمن چاپ شد که خلاصه‌ای بود از مصاحبه گزارشگر **کیهان** در پاریس با عنوان «هرکسی آزاد است آنچه می‌خواهد بنویسد»: «مردم آزادند روزنامه‌ای را که موافق میلشان است بخرند وگرنه سراغ روزنامه دیگری بروند.» در این مصاحبه بنی‌صدر، از جمله، می‌گفت «هم سیستم اقتصادی مارکسیستی و هم کاپیتالیستی بر اساس ندرت استوار است و کار اقتصادی در این دو سیستم این است که منابع نادر را به مهمترین نیازها اختصاص دهد. اما اسلام می‌گوید در طبیعت از همه چیز به اندازه کافی وجود دارد.» مصاحبه‌کننده می‌پرسد «مثلاً نفت به اندازه کافی وجود دارد؟» — «بله وجود دارد. مگر مجبورید این همه نفت مصرف کنید؟» پیداست مخاطب نصیحت را مصرف‌کننده فرنگی فرض می‌کند نه صادرکننده چشم‌به‌راه عایدات نفت. مصاحبه از فتاوی فلسفی هم خالی نبود: «به اعتقاد ما ماتریالیست همان ایده‌آلیسم است زیرا که واقعیت ندارد.» منظور از «ماتریالیست» باید مارکسیسم باشد وگرنه به این می‌ماند که کسی بگوید تر همان خشک است. و اگر ایده‌آلیسم واقعیت ندارد تکلیف وجود خدا چه می‌شود؟

پرسو و صدادترین جفتک به میان صحنه سیاسی ایران را صادق قطب‌زاده زد («به اعتقاد من مایک انقلاب مفت کردیم») با نتایجی منفی برای رژیم اسلامی و مرگی زودرس برای خودش. تبلیغات بنی‌صدر هم پرفشار به میدان سرازیر شد. طرفدارانش ظاهراً مدتی برای تسخیر **کیهان** تلاش کردند اما زمانی که رقیبان را پرزور دیدند به این نتیجه رسیدند که باید روزنامه‌ای جدید تأسیس کنند. در تظاهرات مکرر در برابر **آیندگان** اعتراض می‌کردند به «اندیشه بزرگ قرن» فرصت ابراز نظر نمی‌دهد. از رهبران آن گروهها، علی مبلغ اسلامی مدتی بعداً رئیس کانال دوم تلویزیون، و علیرضا نوبری رئیس بانک مرکزی شد. هر دو نفر با پایان کار بنی‌صدر از صحنه سیاست ناپدید شدند.

آیندگان در یادداشتی با عنوان «از ابوالحسن بنی‌صدر مطلبی دریافت نداشته‌ایم» (۲ بهمن) توضیح داد:

۱ ایرج امینی، *بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی* (نشر ماهی، ۱۳۸۸) ص ۴۳۵. اصطلاح باستانی دیکتاتور که بنی‌صدر دوست دارد در مورد خودش به کار ببرد تا قرن نوزدهم در مواردی عنوان حکمرانان بود و بار منفی بعدی و کنونی را نداشت. نوشته‌اند ضیاءالدین طباطبائی ابتدای صدارت صدروزه‌اش کوشید احمد شاه را متقاعد کند به او لقب پرابهت دیکتاتور بدهد که در دنیای قدیم به معنی فرد مقتدر کاربرد بود.

گروه کوچک و پیروز بانزده خردادیون عزم جزم کرده بود به هر قیمتی حکومت کند. به انجمنهای اسلامی دانشجویی سخت بدگمان بود و دست مجاهدین را پشت همه آنها می دید. از همان صبح روز اول به فتح میزها و مناصب پرداختند و وقتی بازرگان و کابینه اش مرخص شدند این طور نبود که حتی یک ذره آدم (سابقاً) کراواتی برای دستوردادن و امضا کردن در دسترس نباشد. این هم که نواب صفوی تپانچه قراضه بخرد اما نتواند تیر در کند و برای کشتن احمد کسروی درجه دار ارتش به خدمت بگیرند مربوط به گذشته بود. حالا فرزندم و پارلمان و قیام و قعود به بازی کودکان می ماند و کسی برنده بود که نفرات بیشتر و اسلحه آماده شلیک و کلید زندان در دست داشته باشد. مهدی بازرگان حتی پیش از شروع بازی به روشنی دریافت تاریخ کارت بازی اش منقضی شده و اکنون نه قافله سالار، که فقط زینب زیادی است.

محمدجواد باهنر تعریف کرد سالهای طلبگی وقتی برای روضه خواندن به روستا رفت دهاتیهای از خدا بی خبر او و یک طلبه دیگر را در طویله حبس کردند. از دهه ۴۰ فرزندان همان روستاییها به شهر آمدند. در شهرها ائتلافی طبیعی بین آنها و وجوهات دهندگان بازار و طلبه های عمدتاً روستازاده وجود داشت و می توانستند به اتفاق ریاست کنند صنار هم به امثال بازرگان و بنی صدر باج ندهند. به اینها حداکثر همان چند ماه اول نیاز بود تا هم صفر کیلومترها کار یاد بگیرند و هم مردم به اوضاع جدید عادت کنند. بازرگان که جماعتی را سی سال دنبال سراب ترمودینامیک در قرآن کشانده بود حالا نقش محلل بین الرئیسین را دون شأن خویش می دانست، مهار آن بلبشو را ناممکن می دید و وارد بیت آیت الله خمینی که می شد خلخالی اگر حضور داشت "مرگ بر آمریکا" می گفت. بنی صدر واسط مرحله گذار بودن را هیچگاه نپذیرفت و همچنان در این خیال مانده که در یک حکومت اسلامی ریاست نه امتیازی گذرا، بل حق طبیعی دینگرایی متجددی مانند اوست. تصویری که پس از سالها دوری از وطن به ایرانیهای مقیم خارجه دست می داد، و می دهد، این است که چون اظهار نظر درباره اوضاع ایران برایشان میسر و کم خطر است، پس تمام ناظرانی که از خارج به ایران نگاه می کنند درباره موضوع مورد بحث از تمام ایرانیان داخل بیشتر می دانند. زمان شاه که

۲ اواخر شهریور ۵۷ در یکی از آن جلسه ها حضور داشتم. نکته ای که در خاطر من ماند آمار سه هزار و هفتصد هشتصد کشته میدان ژاله بود که بنی صدر به نقل از منابع موقوت در پزشکی قانونی ایران اعلام کرد. بعدها روشن شد شمار واقعی کمتر از پنج درصد آن رقم بود.

سازمان انقلابی و فدائی و مجاهد و پیکار و ملی- مذهبی و سوسیالیست خداپرست و مائوئیست و تروتسکیست و غیره دو سه ساعت زیر یک سقف کنار هم می نشینند اما کار به حملات تند شخصی نمی کشد و دست به یقه نمی شوند.^۲

دیندارهای کراواتی از خارجه آمده تحولات جامعه ایران و رشد افشار درس خوانده شهری را دست کم می گرفتند یا حتی انکار می کردند، هرچند یقین داشتند نبض یک مشت به گفته قطب زاده "پابرهنه" را همچون طبیعی حاذق در مشت دارند و می توانند سوپر معجون اسلامی به بیمار تجویز کنند: روشنفکران عصر جاهلیت در برج عاج زندگی می کنند، چپ به خدا اعتقاد ندارد و مطرود است، امثال بازرگان اهل سازش نیازهای جامعه ای انقلابی را درک نمی کنند، دانشجویها بچه اند، بازارها یک مشت نخود و لوبیافروشانند که هر را از بر تشخیص نمی دهند، طایفه اصحاب دیانت یک عمر روی دشکچه تسبیح انداخته و فتوای حلال و حرام داده است. پیدا بود از اردوگاه دینداران چه کسی واجد صلاحیت باقی می ماند.

در دهه ۳۰ تصویرهای صدر مشروطیت از ارباب عمام تقویت شد و برجسب "آخوند سیاسی" باری سخت منفی یافت. کمتر ناظری قادر به یافتن خطی منطقی یا سیاسی مشخص در بیانات مطوّل و ملال آور حسن مدرس در مجالس چهارم و پنجم بود. در جریان دعوی نفت، ابوالقاسم کاشانی را به مجلس فرستادند و مدتی رئیس کردند اما او پا به صحن علنی نگذاشت و بیش از هر چیز اهرمی تلقی شد برای چوب گذاشتن لای چرخ دولت مصدق. برخی پرورش یافتگان خرده فرهنگ مذهب گمان می کردند می توان روحانیت را برای جانداختن افکار جدید به کار گرفت، از دین به عنوان لفاف بسته بندی استفاده کرد، مردم را بی آنکه آب در دلشان تکان بخورد ترقی داد، ارباب عمام را هم در کنار خود نگه داشت تا مؤمنان را نصیحت کنند.

اما چند تحول اتفاق افتاده بود. نسلی از درس خوانده های دینگرا در انجمنهای اسلامی به عرصه رسیده بود که معدود روحانیونی را از نظر معنوی، نه سیاسی، قبول داشت ("دکتر" - یعنی علی شریعتی - گفت امضای آن طایفه پای هیچ قراردادی نیست) و می توانست با قدری آزمایش و مقدار زیادی خطا پشت میز بنشیند. همین جوانهای درس خوانده در دهه ۶۰ امور اجرایی را به دست گرفتند. در هر حال، برای تمشیت امور به دینگرایان بازمانده از دهه های ۲۰ و ۳۰ که به اصحاب دیانت همچنان از بالا نگاه می کردند نیازی نبود.

اما افشای دو نوار که حسن آیت‌دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی در آنها از نقشه‌هایی دامنه‌دار حرف می‌زد نشان داد پانزده خرداد یون بنی‌صدر را تأیر زاپاس می‌دانند و عزم جزم کرده‌اند کنارش بگذارند، ملی‌گرایان را سر جای خود بنشانند، مدعیان سهم در شرکت سهامی خاص را از میان بردارند، آرای عمومی را بالای طاقچه بگذارند و انحصاری و مستقیم حکومت کنند. توطئه همیشه کار اینگیلیس یا خیالات واهی نیست. کسانی با دقت و یک‌دوسه‌چهار نقشه می‌کشند و اسم آن را برنامه‌ریزی با توکل به خدا می‌گذارند.

آیت‌حامل دو حسرت و حرمان عظیم در تاریخ سیاسی ایران قرن بیستم بود. مرشدش مظفر بقائی سالها احساس کرده بود فردی واجد شرایط، واجد شرایط‌ترین فرد، برای صدارت است. اما دو پشت‌نویسی اساسی کم داشت: توصیه‌سفیر آمریکا و تأیید شاه. از بیست‌وپنجم مرداد ۳۲ به اتهام دست‌داشتن در ربودن، شکنجه و قتل فجیع سرتیپ محمود افشارطوس رئیس شهربانی چند روز بازداشت شد. نقطه‌ضعف بسیار بزرگ دیگر او پرونده پزشکی‌اش بود — مانند داغ باطله در پیشانی فرد.

ناکامی دردناک مراد در نیل به منصبی چنین نزدیک و چنین دور به مریدش حسن آیت‌ارث رسید و هنگامی که بنی‌صدر با کراوات از جامبوجت افرانس پیاده شد و شهرت و ریاست یافت (و حتی "جو سازی" وارد زبان کرد) ده چندان گشت: چرا من که صلاحیت دارم، عمری این‌جا بوده‌ام و به مراتب بیش از مسیوی پارسی خودی‌ام نه؟ خشم و حسرت جانکاه او در سخنان مشهورش هویدا است. در همان نوار که خرداد ۵۹ بیرون آمد اعلام می‌کند جنگ با ملی‌گرایان شروع شده و به زودی با بستن دانشگاه به نتیجه می‌رسد. می‌گوید "من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم." سال پیش از آن «کنگره مسلمان منتقد قانون اساسی» راه انداخت و به مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی رفت.

رندان حق‌پرست وانمود کردند موضوع مهمی نیست، اصلاً موضوعی نیست، و "آیت‌گیت" صرفاً جار و جنجالی است با نواری که مخفیانه ضبط شده.^۳ حزب جمهوری اسلامی گفت

۳ اکبر رفسنجانی که اعتراض دانشجویان دانشگاه تبریز به او بهانه برای بستن دانشگاهها شد: "اگر این مسئله نوشته نمی‌شد خیلی بهتر بود. ما با آقای بنی‌صدر صحبت کرده‌ایم و این مسئله بین ما حل شده است" و محمد بهشتی که خود را حکمران واقعی می‌دید و به همه از بالا نگاه می‌کرد: "خود آقای آیت باید در این مورد توضیح دهد." بهشتی تلقی از دین به عنوان عاداتی فرهنگی را رد می‌کرد، که کنایه‌ای بود از جمله به بنی‌صدر. هنگامی که بنی‌صدر در مجلس بررسی پیش‌نویس

برخلاف امروز کمتر در خانه جلو بچه‌ها بحث سیاسی می‌کردند، فارغ‌التحصیل چشم‌وگوش‌بسته دبیرستان وقتی پا به غرب می‌گذاشت در معرض انبوه اطلاعاتی تکان‌دهنده درباره ایران قرار می‌گرفت که او را از این رو به آن رو می‌کرد. بعداً برای آدمی که شخصاً در شانزده‌هفته سالگی تجربه‌ای کاملاً متفاوت داشته دشوار است بپذیرد در خود ایران هم امکان دارد کسانی چیزکی بدانند. حتی امروز در عصر اینترنت نگاه بسیاری ایرانیان مقیم خارج به هموطن داخل را می‌توان با تلقی شهروند تهرانی از محیط روستا — یا دست بالا، بومی‌های اهل شهرستون — مقایسه کرد. این به مذهبی و غیرمذهبی و چپ و راست محدود نمی‌شود و بازسازی خاطراتی است از گذشته، از پشت سر، از دور دست و از آن پائین‌ها.

بنی‌صدر یقین داشت کلیدی جادویی برای حل مشکلات در اختیار دارد. از اعداد استفاده‌ای در حد ورد و ذکر می‌کرد: پنجاه و یک جور وابستگی، سیزده نوع سلطه، بیست رقم اعمال زور، راه‌حلی پانزده‌بندی برای قطع وابستگی، دوازده خصلت شهید مسلمان و غیره، و تمام فرمولهای جادویی با ترجیع و پسوند "توحیدی"، گویی فرد بی‌خدا قادر نیست از یک تا ۹۹ بشمرد. گاه حالت معلم ورزش یا ناظمی داشت که به جای دبیر فیزیک سال آخر متوسطه سر کلاس رفته باشد و بخواهد محصلهایی سر و زبان‌دار را قانع کند کامپیوتر سفینه‌کهکشان-نورد نشانه‌های وجود امام زمان و آثار معراج را ثبت کرده است اما ناسا بروز نمی‌دهد مبدا حقانیت اسلام بر همگان آشکار شود. عنوان یکی از رشته مقالاتش در روزنامه انقلاب اسلامی این بود: «آیا روش شناخت (عام) بر پایه توحید کارآیی دارد؟» تا آن زمان، "روشنفکران عصر جاهلیت" و قلمزنان حرفه‌ای جراید روزانه اگر هم چنان مضامینی را در مطلبی شخصی در صفحات کتاب و فرهنگ و اندیشه می‌آوردند، عنوان مقاله نمی‌کردند (بعدها نیمه دوم دهه ۷۰ فلسفیدن در صفحه اول روزنامه عادی شد).

حرف او این بود که مردم انتخابش کرده‌اند و اوست که تعیین می‌کند ایران به چه سمت و سویی برود. حرف آن طرف، یا در واقع حرف آدمهای اصلی، این بود که چون ما بنی‌صدر را تأیید کرده‌ایم مردم با او بیعت کرده‌اند، اما رئیس ماییم. بنی‌صدر داستان یازده میلیون رأی را که به آن می‌نازید بیش از حد جدی می‌گرفت. با این همه، آیت‌الله خمینی بیش از آنچه از بازرگان حمایت کرده بود پشت بنی‌صدر استاد (و بعدها پشت میرحسین موسوی بیش از او). مایل بود کجدار و مریز در مقامش بماند.

قهرمان امید زحمتکشان و پروردهٔ مکتب حزب دولتی سازی احمد قوام بالا رفتن دو بطر را به یکی، آن هم یواشکی، کاهش دهد و درفش کاویانی هوا کند و پیروز شود پیروشدنی تا نوحه‌اش که آرزوی ریاست گریانش را رها نمی‌کند هادی مملکت در صراط مستقیم گردد.

تزویر برای لاپوشانی دو آتش کشمش ۵۵ به جایی نرسید و اسم بقائی هیچ‌گاه در میان وزرای احتمالی هم نیامد، تا چه رسد برای نخست‌وزیری. سال ۵۸ دوتایی دنبال جا انداختن ولایت فقیه در قانون اساسی رفتند و در این یکی کار موفق شدند.

به صدارت و ریاستی که آرزو داشتند نرسیدند، حتی نزدیک هم نشدند. پس انتقام ناکامی را از رقیبان و روشنفکران و نسل کنونی و احتمالاً آینده ملت گرفتند. آینده قابل پیش‌بینی نیست اما اعادهٔ حیثیت به آن دو محال به نظر می‌رسد. از عجایب روزگار، آیت مرداد ۶۰ در روز مشروطیت که از آن متنفر بود به قتل رسید.

سال ۸۵ گفتند دستنوشته‌های مرشد که شش سال پس از مرید زنده ماند از صندوق کارپردازی مجلس ناپدید شده است. شاید بخشی از تلاش رندان حق‌پرست بود برای از میان بردن سوابق پشت پردهٔ مجلس خیرگان ۵۸. شاید هم نوشته‌ها روزی سر از جایی درآورد یا مانند نامهٔ کذایی کاشانی به مصدق و دستپخت‌های احمد خمینی، کسانی متنی مشکوک رو کنند. تنها حقیقت مسلم این است که ما در دریایی از دروغ شناوریم.

عاملی مهمتر از ولایت فقیه وارد صحنه شده بود که حتی آیت در نقشه‌های دور و درازش پیش‌بینی نمی‌کرد.

بنی‌صدر هم با این اعتقاد همراه بود که از سقوط رژیم سابق نمی‌توان و نباید نتیجه گرفت چند ده هزار افسری که سالها آموزش دیده‌اند و طی مدارج کرده‌اند اگر هم در کار رزم مهارت داشته باشند صلاحیت فرماندهی ندارند؛ دهه‌ها زمان و

حرفهای آیت نظر شخصی اوست (دبیر سیاسی یک حزب چند نظر می‌تواند داشته باشد؟). متن نوار در کتاب مفصل قوه قضائیه دربارهٔ ۱۴ اسفند دانشگاه تهران باز نشر شد.^۴

محتوای نوار تردیدی نمی‌گذاشت ولایت فقیه از نظر او قیفی است تنگ متکی به چماق و سلاح برای طرد ملی‌گرایان و دیندارهای غیرخودی بیرون از دایرهٔ شراکت و قوم و خویشی — حساب خرمگس‌های متفرقه با کرام‌الکاتبین. نه بقائی نهاد دیانت را چیزی بیش از حربه می‌دانست و نه آیت برای اهل حوزه و منبر حرمتی قائل بود و باور داشت عقاید آن طایفه بتواند مملکت را به جایی برساند.

حاملان کینه و نفرت بودند از مردمان روشن‌بین امروز و دیروز و تقریباً همه کس و همه چیز. در بستر نبرد فرسایشی اسلام علیه ایران دنبال وسیله می‌گشتند: "باید از زمانی شروع کرد که اینها روش تعصب ندارند مثلاً مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله ... که به‌عنوان رجال برجستهٔ ملی از شان نام می‌برند.... دنباله‌اش خیلی ساده می‌رود جلو." بردن تاریخ مملکت روی چال سرویس برای بازنویسی طبق روایت و منافع گلوبندک. کردند و شد اما به درد سریال تلویزیونی خورد.

آیت سال ۴۲ در نامه‌ای نود و چهار صفحه‌ای به بقائی "رهبر ارجمند حزب زحمتکشان ملت ایران" نوشت "مسئلهٔ مذهب و استفاده از نیروهای مذهبی از مسائلی است که باید مورد توجه کامل حزب قرار گیرد.... ما هنوز چوب بعضی مقالات ضد مذهبی خلیل ملکی را می‌خوریم." "بی‌اینکه ادعا کند اسلام برای تمام مسائل بشر در گذشته و حال و آینده راه‌حل حاضر و آماده دارد، چندین جا به نهضت آزادی می‌تازد که "منظور حقیقی بازرگان دین نبوده بلکه دین پرده‌ای است بر روی نقشه‌های شوم و پلید آنها."

سردسته "تنها جمعیت باصلاحیت برای نجات ایران" را تشویق می‌کند دلاورانه به پا خیزد: "پس از قرن‌ها مجدداً جامعهٔ ما احساس می‌کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان برهاند... و آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و غرض و مرضی ندارند بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می‌کنند."

و شاه‌بیت مانیفست: "خوردن مشروب را در انظار حتی محارم نزدیک‌تان ترک کنید. دشمنان شایع کرده‌اند روزی دو بطر مشروب می‌خورید. حالا نباید مجال توسعهٔ این انتشارات را به دشمنان داد."^۶

حکمت عامیانه می‌گوید مکرش عقلش را خورده است. کاوه

۴ قانون اساسی گفت نمایندهٔ مجلس باید مصونیت پارلمانی داشته باشد، "شهید مظلوم" که حواسش جمع بود مصونیت نماینده یعنی دادن کارت سفید به مخالفان، گفت ایشان هر وقت نمایندهٔ مجلس شد برای گذراندن قانون مصونیت پیشقدم شود.

۴ غائلهٔ چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضدانقلاب. پدید آورنده و ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.

۵ در تقابل با آرمانخواهی، ملکی نمایندهٔ رئال‌پولیتیک (دید سیاسی واقعگرا) بود اما پس از جدایی از حزب توده، پیوستن به دار و دستهٔ بقائی (تا ۱۳۳۱) چنان صدمه‌ای به حیثیت او زد که تلاش دوستدارانش مشکل بتواند معلم بی‌جاذبه و کم‌اثر را حتی در حد چهره‌ای درجه دو تثبیت کند.

۶ حسین آبادیان، زندگینامهٔ سیاسی دکتر مظفر بقائی (مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷) ص ۲۸۴-۲۷۲.

و مصرف داشت و به طور دقیق و تصویری، شست رو به پائین حکمران بود از بالکن میدان به اکبر که دشنه بر گلوی ابوالحسن گذاشته بود: حالا که این طور است پس کارش را بساز.

در چنین تنازعی بین ماهیچه‌ها و تفنگها، **الحق لمن غلب، الحكم لمن غلب، و نحن مع من غلب**: حق با غالب و حکومت از آن اوست، ما نیز طرفدار حاکم غالبیم — سر تا ته فلسفه حکومت الهی (یهودی، مسیحی، اسلامی، زردشتی، بودائی یا هرچه) از زبان رسای امام محمد غزالی در نهصد سال پیش.

بنی صدر هم از این معنی غافل نبود. ابتدای سال ۵۸ تئورسین سازمان تازه تشکیل مجاهدین انقلاب اسلامی شد اما بعداً در چرخشی تاریخی و قمار بزرگ به ائتلاف با مجاهدین خلق تن داد. زدو خورد ۱۴ اسفند ۵۹ در میتینگ سالروز تولد مصدق در دانشگاه تهران و غلبه چشمگیر گارد نوپای ریاست جمهوری و مجاهدین بر نفرات حزب الله اعلان جنگ میدانی به حریفان تلقی شد. چند ماه بعد شکست خورد و اعضای سازمانهای سیاسی غیر ولایی درو شدند.

شباهتهایی میان آن موقعیت و وقایع ۲۸ سال پیشتر وجود داشت که هم بنی صدر و هم آیت که کمر به سرنگونی او بسته بود آنها را جدی می گرفتند. (۱) مصدق دلخوری قدیمی طایفه خودش از خاندان پهلوی را تبدیل به مسئله ملت کرد و خیال داشت شاه را بازنشست کند؛ شاه از همان ابتدا اعتقاد داشت سرکوبی حزب توده از ضروریات است. (۲) بنی صدر طوری رفتار می کرد که انگار آیت الله خمینی بازنشسته شده؛ عاشقان ولایت در هیئت مؤتلفه از سالها پیش تردید نداشتند برای استقرار شریعت باید سر بسیاری را به سنگ کوبید.

کاهش چشمگیر نرخ بهره بانکی وام مسکن، به حدود یک سوم، برای او در مقام وزیر اقتصاد و دارایی محبوبیتی به همراه آورد که در یازده میلیون رأی ریاست جمهوری بی تأثیر نبود. برخی که به برکت این تسهیلات صاحب خانه شدند همچنان دعاگوی او هستند. همچنان که صبح تا شب در نظام الهی می بینیم، بهره گرچه حرام مطلق است بهره بانکی را هم می توان باکلک بالا برد و هم با دستور کاهش داد.

باید توجه داشت تا پیش از تنگناهای اقتصادی ناشی از درگرفتن جنگ با عراق و کوچ وسیع به شهرها، در بازار اتومبیل، خانه، املاک، عتیقه، اسباب منزل و تقریباً همه چیز، مازاد عرضه وجود داشت و فروشنده بیش از خریدار بود. ماشینهایی که سال ۵۶ وارد کرده بودند کُند فروش می رفت و آگهی هایی از قبیل «کادیلک سویل تقریباً صفر کیلومتر ۱۲۰ تومان فوری» در روزنامه به چشم می خورد.

مبالغی عظیم صرف ساختن نیروهای مسلح شده، همین را باید روحیه داد و به کار گرفت؛ ایجاد یک قشون پرخرج جدید، کاری بی سابقه در دنیا، نه لازم است و نه مفید، و در شرایطی که خاک کشور در اشغال قوای عراق و میدانهای نفتی در معرض تهدید آنهاست وقت خوبی برای تمرین فیلدمارشالهای آماتور نیست.

در مقابل، رشد شتابان قشونی یکشبه سربرآورده از نیروهای خیابانی توقف ناپذیر به نظر می رسید. آیت در نوارها به تحصن نیروهای «به اصطلاح ارتش» برای نرفتن به زد و خوردی که مصطفی چمران در کردستان راه انداخته بود اشاره می کند، و رأی عدم اعتماد صریح: «این به اصطلاح ارتش را نباید خیلی روش حساب کنیم. خواهناخواه بنی صدر را رئیس جمهور می داند، بنابراین دست ما نیست.»

آیت الله خمینی گرچه شخصاً به محض ورود به ایران وارد کار اجرایی شد و فتوایی داد که هم قانون بود و هم بخشنامه (دور ریختن تمام گوشت منجمد سردخانه‌ها، ایجاد بنیادها، از همه عجیب تر: دستور پس گرفتن حقوق پرداخت شده به وکلای مجلس از خرداد ۴۲ و غیره) کلاً زمامدار شدن همقطاران را صلاح نمی دانست و ترجیح می داد حلقه صحابه در مقام گروه فشار پر قدرت فقط و تو کند. اما نه می توانست به ولع شدید رفسنجانی و بهشتی برای کسب قدرت مطلق مهار بزند و نه زورش به قشون جدید می رسید. پس از صدور چند فرمان ظاهراً بازدارنده اما عملاً بی اثر و شکایتی دردمندانه در آذر ۵۸ از چپو شبانه خانه افراد مالدار که غنایم بی حسابش سوروسات فاتحان را جور می کرد، دریافت گوش کسی بدهکار نیست. وقتی در بازنده شدن بنی صدر تردیدی نماند او را رها کرد و خرداد ۶۰ گفت هرچه به هرکس داده است پس می گیرد — اشاره به واگذاری اختیارات فرماندهی کل قوا به او.

گریه رفسنجانی در حضور ایشان حاوی این پیام بود: کار رئیس جمهور تمام است، تقریباً برکنارش کرده ایم و اسباب شرمندگی خواهد بود اگر شما خدای ناکرده طرف بازنده را بگیرید. می دانست هر هزار سال شاید یک بار بخت آن باشد که شش دانگ مملکت همراه با ریال و دلار و باغ و زمین کمپلت به دست آدمی در حد و اندازه خود او بیفتد. با سیاه بازی و تباکی (تظاهر به گریه که از لوازم دینداری است) اولتیماتوم می داد: شما را به پیر و پیغمبر قسم، ما را دلشکسته نفرمائید و بازنده را رها کنید؛ ترتیبش را داده ایم و حتی از شما کاری برای نجاتش بر نمی آید پس بهتر است جا نمانید.

«مجلس در رأس امور است» تنها در همان یک مورد معنی

کارش شیرقهوه می خورد برای خلع او کافی است.

رؤیای پروری، اراده و شهامت بنی صدر جای تحسین داشت اما مصرف تاریخی اش، مانند مهندس، اجرای یک فقره میان پرده بود تا صحنه برای برنامه بعدی آماده شود. سر دومین پیچ، او را هم از قطار پائین انداختند.

اهالی خارجه و سران دولتهایشان را نصیحت نمی کرد و روزمره و بی اختیار دروغ شاخدار نمی گفت - فضایی کمیاب در اهل سیاست و منبر در ایران. مقتدایش مصدق که می دانست فدائیان اسلام و شعبان جعفری سر خیابان منتظرند تا دخلش را بیاورند جرئت نداشت پا از خانه بیرون بگذارد اما بعدها نوشت حزب توده روی زنها اسید می پاشید تا دولت را ناچار از ممنوعیت تظاهرات کند. و بازرگان در همان حال که چپو گسترده و گاو صندوق بریدن قدرتهای خیابانی را می دید، از ترجیح "چپی ها چپی ها" دست بر نمی داشت.

بنی صدر حتی گاه زیادی دچار خودمعصوم بینی می شد. وقتی در نشریات حرف از کمونیست گشتی زدند، در روزنامه اش احتمال "سگ گشتی و فلان گشتی" را با تحقیر رد کرد. اما کسی نگفته بود او خیال چنین کاری دارد و خیلی زود روشن شد خودش هم دم تیغ است. وقتی پرسید چرا مملکت شش جور زندان دارد، رئیس سازمان زندانها گفت ان شاء الله شش قبرستان خواهد شد. در آن قبرستانها قرار نبود شاه و کارتر دفن شوند. تکیه کلامش "سلطه" و "زور" در مفهوم مبارزه با آنها بود. در یک سخنرانی در این باره که "پوشش نقش ایدئولوژیک دارد" در پاسخ به "دخترخانمی که می پرسد چرا زن نباید زیبایی هایش را نشان بدهد؟ مگر این چرا را نمی شود به مرد گفت؟" نظر داد: "مگر نمی دانید که در جامعه هم زیبا هست و هم زشت؟ فلسفه شما در پوششی که انتخاب می کنید برای اینکه زیبایی ها را نشان بدهد چیست غیر از اینکه شما زور را پرستش می کنید، عقیده دارید اصل بر زور است. مگر نه اینکه جاذبه جنسی شما یک زور است تا طرف مقابل خودتان را از پا در آورید؟ پس نظریه شما در کاری که می کنید زور است منتهی شما آن زور را در اندام خودتان دارید و آن را به کار می اندازید. پس تصورات ذهنی شما انعکاسی از پرستش زور می شود." بدین قرار، زنان زیبا با توسل به "زور" نهفته در اندامشان دیکتاتوری می ورزند پس کارشان زور آوردن و سلطه

۷ دولت او با ۴۰۰ میلیون دلار باقیمانده سپرده وزارت جنگ را ۱/۸ میلیارد به ایران برگرداند. پس با بهره سپرده ثابت بالای ۶۰ و تنها با احتساب ۱۸۰ درصد تورم انباشته دلار بالای ۲۲ میلیارد. ۸ معادلی عامیانه و نابجا برای *pouvoir* و *puissance*، در زبان فرانسه به معنی قدرت داشتن و مناسبات مربوط به قدرت.

لوطی خورشیدن تقریباً تمام ۱۲ میلیارد دلار^۷ سپرده های ایران در بانکهای غربی فقط یکی از نخستین خسارتهای گروگانگیری بود که همچنان ادامه دارد. اما پیش از آن، نغمه نپرداختن دیون ایران را بنی صدر ساز کرد و اعتباردهندگان خارجی را به وحشت انداخت. حتی پیش از پایان کار رژیم مستقر، نیمه بهمن ۵۷ گفت "رژیم تازه ممکن است از بازپرداخت بدهی های خارجی حکومت های قبلی خودداری کند." ظاهراً ملتفت نبود ایران مبالغی هنگفت سپرده و پیش پرداخت و ودیعه و طلب دارد و مطلقاً عاقلانه نیست تعهدات دولت سابقش بزند و چنین کاری حتی عملی هم نیست. عباس امیرانتظام سخنگوی دولت ماه بعد گفت "آقای بنی صدر سخنگوی دولت نیستند و نظرات خودشان را بیان می کنند." در آن آشوب و بلوا هر حرفی هر اندازه خیالبافانه و شبهه هذیان دیر یا زود از دهن کسی بیرون می آمد. بنابراین در گرماگرم مسابقه برای انقلابی تر نمودن، چه بهتر که آدم هرچه به ذهنش می رسد زودتر از دیگران بگوید و به نام خویش ثبت کند.

با این همه، بخشی از جماعت تازه ملتفت می شد شعاری که سالها در این مملکت با حالت وعظ تکرار کردند تا چه حد واهی بود: کمپانی خارجی غیر از دولت خارجی است (یعنی مثلاً با استاندارد اوایل و بوئینگ می توان معامله کرد اما با دولت آمریکا قهر ماند) و به برکت درایت و بصیرت و سیاست صحیح، و البته سخنرانی آتشین در خیابان همراه با زنده باد مرده باد، می توان به امپریالیسم تشر زد کنار بایستد و از اهرم تحریم و زور ناوگان استفاده نکند تا کشوری بی ثبات در خاورمیانه که معلوم نیست فردا صبح در آن کی رئیس باشد به مستر کمپانی امر و نهی کند.

خودش را خیلی زود از داستان گروگانگیری کنار کشید و درباره آن کم و کمتر حرف زد. اما شاید یکی از علل مهم طولانی شدن ماجرا مخالفت با شخص او و رساندن این پیام به خارجه بود: ایشان کاره ای نیست، با ما طرفید.

محمدعلی رجائی را برای نخست وزیری بسیار کم و کوچک می دید و او را "آن خشک مغز" می نامید (شنیدم یک بار هنگام ورود نخست وزیر، که اهل واکس و پاکس نبود، به دفتر کار رئیس جمهور، گفت او را ببرند کفشهایش را تمیز کنند). در همان حال که می گفتند بنی صدر قرار است پایان نامه دکتر بنویسد، در دفتر نخست وزیر به رجائی لقب دکتر دادند. خرداد ۶۰ هنگام بحث عدم کفایت سیاسی در مجلس شورای اسلامی، یکی از وکلا به نام دیالمه اعلام کرد همین نکته که رئیس جمهور در دفتر

در ذهن تمام بینندگان می‌گذشت. سال ۵۷ صفت "خائن" را، که بیشتر اهانت است تا اتهام، تقریباً برای همه به کار می‌بردند و روی دیوار می‌نوشتند "کارتر خائن سگ زنجیری سیا".

آیندگان با بنی‌صدر هم با احترام رفتار می‌کرد. اما بدگمانی بخشی مهم از افکار عمومی نسبت به قدرتهای در حال ظهور جنبه‌های مثبت او را از نظر دور می‌داشت. اعتماد به نفس مفرطش که با تکبر فاصله‌ای نداشت مزید بر علت بود. نامه‌ای درباره جمع‌آوری سلاح (۲۹ بهمن ۵۷) لحن آمرانه کسی داشت که از هم‌اکنون سلطان است و منویات مطاع خویش و "قاطعیت رهبری انقلاب"، یعنی خود ایشان، را ابلاغ می‌کند. احساس خود همه کاره‌بینی او از علل مخالفت شدید با به فراندم گذاشتن پیش‌نویس قانون اساسی بود و پیامد آن مخالفت به بقائی و آیت فرصت داد منتظری را برای اقدامی غافلگیرانه جلو بیندازند. بخشی از جامعه نگران بود سلطان در حال تولد کل وقایع را مقدماتی برای تجلی عظمت خویش تلقی می‌کند، پیش‌نویس به قامت او دوخته شده و خواب دوگلدن می‌بیند. نیت خیر داشت اما ناخواسته مسئله‌ساز شد.

فرض را بر این می‌گذاشت که از حمایت روحانیون بیرون از قدرت برخوردار است و آن بخش کوچک بازار که خود را سرمایه‌گذار نهضت اسلامی می‌داند نادیده می‌گرفت. حتی اگر با اولی به توافقی نیم‌بند می‌رسید، دومی تمام دیگ پلو را می‌خواست و اهل شریک‌پذیرتن نبود.

از مهر ۵۷ که شاه حرف از رفتن زد، ائتلاف پانزده خرداد در این اعتقاد راسخ شد که برای حفظ قدرت به امثال بازرگان نیاز ندارد. وقتی به او حتی فرصت ندادند به قم برسد و استعفا کند و در راه بود که سفارت آمریکا را اشغال کردند، بنی‌صدر

۹ خطر شلیک "تیر مؤگان تواز عینک پشت" و از دست رفتن دل و دین مضمون اصلی سروده‌های شاعران قدمايي و از دلمشغولی‌های مؤمنان است. در همان روزگار، آیت‌الله العظمایی به نام روحانی (اسم کوچک او در تجدید چاپ بخشی از کتابش نظام حکومت در اسلام در آیندگان ذکر نشده) درباره ثبات عقیده برخی شهروندان مذکور نظر می‌داد: "جمعی به قدری شهوترانند که یک نگاه محبت‌آمیز زنی عقیده‌شان را عوض می‌کند. آیا در میان این قبیل جماعت، دموکراسی حقیقی ممکن است رایج شود؟" اگر خانم مورد نظر دامت افاضاته دموکرات هم باشد و در انتخابات تقلب نکند البته که ممکن است.

۱۰ احمد شاملو از معاون‌شدن و شعرخواندن در چنان مناسبت‌هایی متغیر شد و بی‌غام خصوصی تند می‌فرستاد.

۱۱ در فولکلور سیاسی ایران بیشتر هم گفته و نوشته بودند شهریور ۲۰ با ورود قوای بریتانیا و شوروی، فرماندهان ارتش ایران با چادر گریختند. در واقعیت تاریخی، چند سرپا‌زخانه در شهرهای بزرگ تق‌ولق شد اما افسرها، با چادر یا بدون آن، جایی نرفتند.

است، در حالی که آدمهای کمتر زیبا قادر به زورآوری و غلبه نیستند. چیزهایی در مایه حرفهای "پرفسور ماتاهاری"^۹. این حرفش که دولت در دولت و مینی‌دولت‌هایی پنهان شکل می‌گیرد درست بود. به بیان فیلسوفان یونان باستان، کائوس (یا خائوس = اغتشاش) به کندی به سوی کاسموس (نظم) می‌رفت، گرچه جمهوری اسلامی شاید هیچ‌گاه از حالت کائوس خارج نشود، نظم همواره در بی‌نظمی و روح حاکم بر آن خودسری و بداهه‌نوازی کارگزارانش باشد — در تحمیل چیزی من‌درآوردی به نام "مُر" قانون، در امور مالی و در هرچه برای حفظ انقلاب و رضای حق تعالی لازم تشخیص دهند، از جمله در شمردن آرا. اما این حرف که کل روند امور علیه شخص او باشد گزافه بود. در دنیای سوم از این سناریوها، کودتاها و بازها بسیار است. بولدوزری که از روستا به سوی شهرها و پایتخت راه انداختند او را هم زیر گرفت. توسل به چماق و چماقداری را تقبیح می‌کرد اما وقتی آیندگان را و سپس مهندس "فولکس واگن" را همان بولدوزر از جا کند، به نظر نمی‌رسید چندان ناراحت شده باشد، هرچند در مورد اولی خواستار پرهیز از اتهام بی‌مدرک شد.

موسوی گرمارودی شاعر نوپرداز و سخنگوی بانک جدید-التأسیس اسلامی که با نامه‌اش بنی‌صدر را وارد آیندگان کرده بود معاون او به‌عنوان رئیس جمهور شد. بیست‌ودوم بهمن ۵۹ در میدان آزادی تهران نزدیک نیم‌ساعت به خواندن شعری نو سروده خویش پرداخت، شروع سخنرانی رئیس جمهور را همین اندازه به تأخیر انداخت و جماعت را خسته کرد. اندکی بعد که دعوی بنی‌صدر و حریفان کاملاً از پرده بیرون افتاد و گرمارودی از معاونت او استعفا کرد، ناظرانی حدس زدند منظومه مطول برای همان منظور صادر شده بود.^{۱۰} اینکه معاون چوب لای چرخ رئیس بگذارند یعنی کائوس.

سوارشدن به هواپیمای سوخت‌رسان هنگام افطار که پرسنل سرگرم تغذیه‌اند و خروج آرتیستی‌اش از ایران می‌تواند داستان فیلمی سینمایی شود. بهزاد نبوی معاون نخست‌وزیر گفت رئیس جمهور با لباس زنانه وارد پایگاه هوایی شد — تحقیری برخاسته از طرز فکر مرد سنتی درباره لچک سرکردن.^{۱۱} با این حساب، شاید چشمکی هم به دژبان دم در زد. فیلمی خبری از فرود بوئینگ ۷۰۷ در فرانسه او را نشان می‌داد که لباس همافری به تن دارد و برای قدری تغییر قیافه، سیلش را تراشیده است.

نیم‌رخش را چاپ کردند رو به بالا کنار نیم‌رخ شاه در بستر مرگ. جای بحث دارد که آن پوستر تأثیر منفی مورد نظر را

از مکتب‌گریخته دائم‌التظاهرات که در دهانش انداخته بودند **آیندگان** چشم دیدن "اندیشه بزرگ قرن" را ندارد دست از سر این روزنامه بردارند.

در قطعی کوچک‌تر از روزنامه‌های پرتیراژ (هم‌اندازه **لوموند**) روی کاغذ نسبتاً مرغوب منتشر می‌شد. تر و تمیز بود اما کلیشه نستعلیق بیشتر به درد دیوان شعر و صنایع دستی و کارهای تزئینی می‌خورد تا تیرهای روزنامه‌ای جدی. مقاله‌های مطول و فلسفی مکمل خطاطی نستعلیق بود.

روزنامه طی دو سال انتشار کوشید معتدل و متعادل باشد و خبر و نظر و تفسیر و تحلیل و حاشیه را مخلوط نکند. در مسیر پیشرفتی مداوم و ملایم بود. دریغ بر جوانمرد شدنش افسوسی است بر روزگار مطبوعات و اهل قلم در ایران.

از کسانی که در آن قلم زدند حسین نواب صفوی مشاور بنی‌صدر را که در سرمقاله‌ای نوشته بود یک پارچه‌فروش دادستان تهران شده اسدالله لاجوردی سینه دیوار گذاشت.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب در دست انتشار **داستان آیندگان**

مرداد ۸۸ و آذر ۹۶



احتیاط: این عکس ساختگی است و واقعیت ندارد. تصاویر اشخاص یا فتوشاپ عوض شده است.

۱۲ آمریکا منطقاً فقط می‌توانست دولت بازرگان را به رسمیت بشناسد. جمهوری اسلامی فروردین سال بعد اعلام موجودیت کرد. نمی‌دانیم نامه چه شد، چه کسانی دیدند، چه کسانی تصمیم گرفتند مطلقاً مسکوت بماند و بنی‌صدر تا چه حد همدست لاپوشانی بود. دولت آمریکا هم هیچ‌گاه حرفی از آن شناسایی نزد. تفصیل ماجرا در «پانکی و حاج آقا» در سایت نگارنده.

۱۳ جانشین قراردادن یا داده‌شدن انسان به جای خدا. ۱۴ تصویر روزنامه در صفحه اول و یادداشتی ظاهراً به این قلم در صفحه دوم شماره ۳۰ خرداد ۵۸. شگفتا چه تقارنی در تاریخها.

باید حساب کار خودش را می‌کرد. حتی اگر وارد دعوا نمی‌شد و به نمایندگی مجلس رضایت می‌داد، به یقین مانند تمام یاران بازرگان پشت در مجلس دوم می‌ماند. در آن زمان او هم مانند عزت‌الله سبحانی در این خیال بود که بازرگان کاری پیش نبرد و اوت شد چون انقلابی نبود.

در ادامه همان رؤیای طولانی، بعدها بارها تکرار کرد ریگان و آیت‌الله خمینی بر سر حذف او به توافق رسیدند. اول، جریان کشمکشها پیشاپیش امام راحل جلو می‌رفت و ایشان نتایج را تأیید می‌کرد. دوم، رونالد ریگان حتی اگر سواد درست و حسابی داشت و مبتلا به آرایمر نبود نه به آسانی ملتفت تفاوت میان ابولحسان و عبدولحسین و تاگی و جافار می‌شد و نه به رقابت بین گنده‌لات‌های صحاری خاورمیانه که دوجینی دیپلمات گروگان می‌گیرند اهمیتی می‌داد. سوم، آزادکردن گروگانها پس از شکست رقیب انتخاباتی او بیش از آنکه نتیجه ساخت‌ویاختی احتمالی باشد به هراس از دموکراتها و حقوق بشرشان برمی‌گشت. بیست و پنجم بهمن ۵۷ سفیر آمریکا به نمایندگی از دولت متبوعش با ارسال نامه اداری به وزارت خارجه ایران دولت بازرگان را به رسمیت شناخت اما بنی‌صدر هم هیچ‌گاه حرفی از این موضوع مهم نزد.^{۱۲}

نکته متناقض‌نما اما بدیهی که به نظرش دسیسه‌ای پیچیده می‌رسید: چنانچه رژیم رقیق‌شده شاه یا حتی چپ مارکسیست در قدرت باشد ممکن است امثال او را به مجلس راه دهد زیرا قبول دارد که نماینده بخشی از جامعه‌اند. اما وقتی بازار-حوزه در قدرت باشد برای آنها هم جایی نیست. این به اصطلاح نواندیشان دینی مدعی نمایندگی اسلام لائیک با چهره انسانی‌اند که رقیب خشن می‌گوید بدعتی است مشکوک و مردود.

در شماره نهم فروردین ۵۸ **آیندگان** انتشار پیش‌شماره روزنامه **انقلاب اسلامی بنی‌صدر** که آنگهی آن از ابتدای سال در صفحه اول درج شده بود به اطلاع رسید. حاوی بیانیه خود او بود در باب طرح تغییرهای بنیادی و اسلامی در ساخت اجتماعی ایران: "قدرت سیاسی مظهر این قدرت را مالک زمین و زمان و جان رعیت" می‌شناسد و مذهب خدا را مالک می‌داند و در نتیجه و بقاعده تخلیف،^{۱۳} هر انسانی را مالک کار خویش می‌شناسد و زمین و منابع را از آن همه نسلها بعد از نسل می‌داند.^{۱۴}

دو ماه و اندی بعد **آیندگان** به انتشار روزنامه خوشامد گفت.^{۱۴} رقابت حرفه‌ای سطح کار را بالا می‌برد و امید این بود کمک کند قدری از فشار بر **آیندگان** کم شود و پسر بچه‌های